

11

قانون نگاشته شده اگر "کرامت انسان" را لحاظ نکند کاغذ پاره‌ی استبدادی و الهی است.

یکی از مشکلاتی که در تاریخ سیاسی ایرانیان همواره به چشم می‌خورد، عدم تمرکز جدی فعالین سیاسی و آزادی‌خواهان و عدالت‌خواهان به مبانی نظری پایه در فلسفه‌ی حق است. مدت‌ها است که از بعد مشروطه، فعالان سیاسی و دگراندیشان تحول-خواه، متوجه بحرانهای جدی در درون باورهایشان در قبال مسائل مختلف نظری شده‌اند و وقت آن رسیده است که دست به خودنقدی‌های کاربردی بزنند.

شاید در آغاز با خود بگوییم، یکی از دلایل مهمی که نیروهای سیاسی و اجتماعی را وا می‌دارد تا از انجام چنین کاری شانه خالی کنند، نداشتن اعتماد به نفس کافی به راه و مسیری است که در پیش گرفته‌اند. یا به واقع ایشان نمی‌دانند این درد و رنجی که از اوضاع سیاسی با خود حمل می‌کنند محصول چه خلاء یا بحران فردی و اجتماعی بوده است.

با بازگشت به مشکلاتی که در اکثر دقایق مهم تاریخی رخ داده است، از مشروطه تا عصر مصدق و از عصر مصدق تا انقلاب شاه و مردم و از انقلاب شاه و مردم تا انقلاب سفید تا انقلاب چپی-اسلامی هزاروسیصد و پنجاه و هفت شمسی و از آن دوره تا عصر اصلاحات خاتمی و پس از آن، همواره یک سؤال مهم که مغفول مانده، آن بوده است که به واقع همه‌ی این تحولات ارزش‌های پایه‌ای و ارزش‌های مبنایی‌اش چه چیزی بوده است و چه مبنا یا مبناهایی را ابتدای بروز خواست عمومی و خصوصی‌اش قرار داده بود؟! به عبارتی اصل الاصول، پایه و تقاضای بنیادینی که همواره نادیده گرفته شده است چیست که تا به سن نقطه نرسیم، گویی که مطالبات عمومی و خصوصی تک تک افراد ساکن در جامعه پاسخ داده نشده است، مطالباتی که در چنین وضعی همواره باقی می‌ماند و مبارزه برای گذار از این وضع به پایان نمی‌رسد؟ و با گذشت بیش از یک صده از بیان مطالبات انتلکتوئلی که

حزب ما حزبی برای آزادی-عدالت

از ملکم‌خان‌ها و سید جمال‌الدین‌ها آغاز شده بود و تا چهارشنبه‌های سفید و دیگر جنبش‌های اعتراضی اخیر جامعه‌ی ایران ادامه دارد، هنوز یک نکته‌ی اساسی گنگ و مبهم باقی مانده است، آنکه چرا جامعه‌ی شهری نشده‌ی ایرانی که یک‌هویی مطالبه‌ی آزادی و عدالت اجتماعی را در خودش دریافت، خود را در صف بسیاری از جنبش‌های سیاسی بزرگ جهان اعم از لیبرال و چپ در نظر گرفت و مدعی شباهت‌های فراوان با آن جنبش‌ها شد و دلیل این تلاش ما از چه مبنای اصیل نظری-ای تبعیت می‌کند؟!

شاید در یک پاسخ دم‌دستی، هر کسی بگوید که نیاز به آزادی و عدالت از بدیهات زندگی روزمره‌ی هر انسانی در جهان امروز است. یا شاید به طریقی دیگر مطرح کند، با توجه به اینکه حاصل زندگی در جوامع آزاد را امروزه به راحتی مشاهده کرده‌ایم و این وضعیت رفاه و آزادی برایمان جذاب بوده است، ما هم برای رسیدن به آن شرایط مطلوب، ضرورت دارد که همان راهی را برویم که ایشان (یعنی جوامع آزاد و عدالت-محور) طی کرده‌اند و اصطلاحاً از معلول مطلوب، قصد در ساختن علت معلول را پیشه کنیم (به قول منطقیون میل به انقلاب نوعی مصادره به مطلوب برای جامعه بوده است).

اتفاقاً اگر نیم‌نگاهی به گذشته بیندازیم و اندک دلایل موجود در پس پشت تحولات گذشته را واکاوی کنیم (از مشروطه تا به اکنون) به دقت شاهد همین دو شاییدی خواهیم بود که در پاراگراف قبل مطرح شده است. یا این مسیر مطالباتی را با ارجاع به بداهتش مطلوب فرض کرده‌ایم، یا بر اساس مشاهده‌ی جوامع توسعه یافته، خواسته بودیم تا از تمایلی که نسبت به معلول داریم، دست به ساختن علت ایجادش بزنیم.

اما باید از خود پرسید چرا بعد اینهمه هزینه دادن و اینهمه به خاک و خون کشیده شدن مردان و زنان نازنین این سرزمین، اعم از ترک و کرد و لر و فارس و بلوچ و عرب و ... این درد و رنج تمامی ندارد؟ چرا ما نمی‌توانیم بر ساختار استبدادی حاکم بر سرزمینمان ایران، فائق بیاییم و ریشه‌ی این-همه سلطه‌گری مُشتی جاهل را بخشکانیم؟ چرا نتوانسته‌ایم در راستای تأسیس یک دولت مدرن و توانا کوشا باشیم؟ چرا مدام با انجام رفتاری کاملاً نابالغانه، دست به دامن وهمیات خودمان می‌شویم و دائماً در حال انتظار ظهور منجی‌ای در دل افراد سیاسی حاضر هستیم، آن‌هم برای تأسیس سلطنت مشروطه یا ولایتی مشروعه؛ مُنجیانی که شاید خودشان نیز هیچ تمایلی در ایفای نقش خیالی‌ای که ما از ایشان انتظار داریم، ندارند؟!

حزب ما حزبی برای آزادی-عدالت

به نظر می‌رسد نقطه‌ی بحرانی این ناهمی تاریخی از شکست‌های مداوم سیاسی ما، در جای دیگری باید مورد پژوهش قرار بگیرد و آنجا، جایی به غیر از درون باورهایمان به طبیعت و جهان و از همه مهمتر به خودمان نخواهد بود. با انداختن اندک نگاهی به ریشه‌های دموکراسی خواهی در غرب و بررسی مسیر چهارصد ساله‌ای که از قرن شانزدهم به اینطرف ایشان با آن درگیر بوده‌اند، متوجه یک نکته‌ی مهمی می‌شویم که در اکثر آثار ایشان و مطالبات عام مردم آنجا، به چشم می‌خورد. "اومانیسیم" یا "هیومنیسم" یا "انسان‌گرایی" که از دکارت (فیلسوف فرانسوی) به اینطرف همواره موضوعی مهم برای عموم اندیشمندان جوامع عدالت‌خواه و آزادی‌خواه در سراسر دنیا بوده است، می‌تواند به عنوان شاه کلید اصلی ایستادگی ایشان بر سر مفاهیم دم دستی‌ای مثل دموکراسی خواهی، عدالت خواهی و آزادی خواهی در نظر گرفته شود. توجه به "انسان" به عنوان موضوعی جهت تأمل و توجه و تأمین منافع و حدود اختیاراتش، تأکید بر تملک او بر شهرها و زندگی روزمره‌ی همگانی‌اش، و اینکه این انسان است که حفظ کرامتش مهمترین و والاترین ارزش‌ها و فضائل را با خود به همراه دارد، همواره مسئله و موضوعی مهم برای محافل عقلی و علمی و عامی جوامع توسعه یافته و عقل-باور و آزادی خواه عدالت محور، در نظر گرفته می‌شده است. هنگامی که فرد سیاسی در جامعه‌ی فوق، دست به فعالیت می‌زند، یکی از معیارهایی که همواره می‌تواند با آن معیار، خود و دیگری را عیارسنجی و آسیب شناسی کند و مرز بدویت و رشد نیافتگی خود و دیگری را تعیین کند، همین توجه یا عدم توجه به معنای "کرامت انسانی" است. جایی که "کرامت انسان" مبنای فعل سیاسی قرار نگیرد، هر آنچه در پس از آن جاری می‌شود، آنچنان که بایستی، اعتباری نخواهد داشت. به واقع با لحاظ محتوایی که در پاراگراف قبل به آن اشاره شد و با توجه به مباحث گذشته‌ای که در رابطه با تفکیک معنای "قانون" و "فرمان" در پیش داشتیم، مرز دیگری که می‌توان برای قوانین فرمانی و قوانین مدرن تعیین کرد، همین میزان توجه یا عدم توجه نگارندگان این دو نوع قانون به مسئله‌ی "کرامت انسانی" است .

اگر به تاریخ سیاسی تحولات خودمان در ایران بازگردیم، به راحتی شاهد خواهیم بود که سایر جریان‌های سیاسی قدیم و جدید نیز از درک چنین اصل پایه‌ای غافل مانده‌اند و آنقدر ذیل مفاهیم دیگری، خویش را تعریف کرده‌اند، که دیگر نمی‌توان امکانی را برای گفتگویی صریح و سلیس و روان با ایشان، گشود. جایی که معیاری فرا-گفتمانی وجود نداشته باشد، اساساً گفتمان‌های نامتجانس و متقابل، امکان گفتگویی معطوف به نتیجه یا گفتگویی توافقی را با دیگری نخواهند داشت. جایی که فرمان سلطان و منافع سلطه‌گرانه‌ی سلطان درمیان باشد یا ایده‌های فاشیستی ولی فقیه‌ی موج

حزب ما حزبی برای آزادی-عدالت

بزند؛ که کرامت انسان برایش چندان اهمیتی ندارد و انسان هم ذیل متن مقدس برایش معتبر است، اساسا و همواره، باب گفتگو بسته و تعطیل است و چنان نیز باقی خواهد ماند. در چنین وضعی، جز نابودی و سقوط آن ساختارهای تمامیت‌خواه، راهی برای آزادی و عدالت و رفاه نسبی مردمان آن سرزمین، گشوده نخواهد شد. اینکه چرا با سرنگونی چنین ساختارهای غیر ارزشمندی، باز هم مکانیزم آزادی و عدالت در جوامعی مثل ایران ما، فعال نمی‌گردد، همین عدم توجه بنیادین و نظری مردمان این سرزمین‌ها به معنای تاریخی و اصیل و ارزشمند "کرامت انسانی" است، چیزی که تا در نیابیمش، راهی به رهایی از ذیل استبداد سلطنتی و ارتجاع دینی نخواهیم یافت.

لذا در چنین شرایطی، حتی رأی به قانون اساسی مشروطه‌ی سلطنتی یا مشروطه‌ی مشروعه یا حتی دموکراسی سکولار، دریچه‌ای به آزادی حقیقی و عدالتی کارآمد نخواهد گشود، اقتصاد شکوفا نخواهد شد و منافع ملی تأمین نخواهد گردید. چنان که در سطح بین‌الملل ما شاهد انواع این شکل از حکومت‌های جعلی هستیم. حکومت‌هایی که با دستاویز قرار دادن اسامی معتبر جهان آزاد، مثل جمهوری خلق ... جمهوری اسلامی ... حکومت سکولار دموکرات ... حکومت سوسیالیستی ... و ... هرگز محل تجلی آن مفاهیم گرانبهایی که در ساختارهای سیاسی کشورهای آزاد از آن متصور هستیم، نخواهند بود. تا زمانی که دانش سیاسی شهروندان جهان، از سطح مطالبات بدوی و قومی فرا نرفته است و "انسان" به تنهایی گرامی داشته نمی‌شود، کشورهای در حال توسعه، نمی‌توانند به آن شاخصه‌های ارزشی کشورهای توسعه یافته نزدیک گردند. لذا مقایسه‌ی سلطنت ایران با سلطنت اروپایی و به همین تناسب سکولار-دموکراسی ایرانی یا ترکی با سکولار-دموکراسی اروپایی-آمریکایی یا سوسیالیسم آسیایی با سوسیالیسم غربی، چیزی بیشتر کومیک و به شباهت طنزی تلخ خواهد بود.

اما هنگامی که از انسان سخن می‌گوییم باید بدانیم از چه وجه می‌خواهیم از او حرف بزنیم. شاید کسی بسیار مبنای تر از خودش بپرسد ما چرا باید کرامت انسان را گرامی بداریم و این ضرورت از کجا می‌آید؟!

اگر چنین پرسشی به ذهن شما خطور کرده است، به جای خوبی وارد شده‌اید. ما در حزب ما و به عوان یک حزب، برای پاسخ به این پرسش، مقدمه‌ی نظری ساده‌ای داریم که با شما در میان خواهیم گذاشت. ابتدا باید بگوییم، ما به طور ذاتی و محض واقعا نمی‌دانیم که آیا واقعا انسان موجود مهمی در حیات و جهان هست یا نه و به این موضوع اصلا ورود هم نمی‌کنیم. موضوعی که برای ما اهمیت دارد

حزب ما حزبی برای آزادی-عدالت

"سیاست" است. سیاست، یعنی روابط و مناسبات و آدابی که در شهر و در میان افراد حاضر در یک جمعیت جاری و ساری است. افراد به واسطه‌ی آن آداب و روابط برای خود حقی را اعمال و حقی را سلب می‌کنند و اعتقاد داریم، زمانی که در میان انسان‌ها سیاست در جهت حفظ و تأمین منافع عموم افراد اجرایی شود، مرزی بین معنای اخلاق و سیاست نخواهد بود. به عبارتی می‌توان گفت، سیاست وقتی درست اعمال شود، خیر عمومی و نفع فردی با هم یکی خواهند شد و در چنین شرایطی انسان به سعادت می‌رسد. لذا با در نظر داشتن تعریفی که از سیاست ارائه دادیم، باید بگوییم "کرامت انسان" وقتی پاس‌داشته می‌شود که این خیر عمومی با نفع فردی گره تنگاتنگی خورده باشد، گویی که از هم مجزا نیستند و در چنین شرایطی این فرد است که رضایتمندی‌اش شرط است، اما نه فرد جزئی بلکه عموم افراد. اما این موضوعی که در اینجا گفته شد، باز هم گشاینده‌ی معنایی از "کرامت انسانی" که ما و در حزب ما متصور هستیم، نبود، بلکه شرح مقدمه‌ای بود برای بیان مطالب بعدی.

ما تصویری که از انسان داریم، تصویری واقع‌بینانه است و این تصورمان را ذیل سه فرض ساده بیان می‌کنیم:

1- می‌دانیم که انسان‌ها می‌میرند و زندگی برای آنها محدود به دو حد زاده شدن در طبیعت و حذف شدن از طبیعت است.

2- هر انسانی بنا به بدن و مغز و ژنتیک خود، توانایی‌هایی دارد و قوه‌هایی.

3- رضایتمندی و خوشی انسانی زمانی است که افعال خود را حول نیازهایش به نتیجه برساند و نتایج قوه‌ها و توانمندی‌های خود را در طول عمر خویش ببیند.

اگر سه فرض بالا و تعریفی که از سیاست داشتیم را کنار هم در نظر بگیریم، بایستی بگوییم "کرامت انسانی" یعنی گرامی داشتن فرآیند قوه به فعل درآمدن توانایی‌های افراد حاضر در هر مجموعه‌ی انسانی. لذا اگر بخواهیم همه‌ی آنچه تا به الان گفته شد را ذیل جمع‌بندی‌ای، خلاصه بیان کنیم، باید بگوییم:

سازمان و ساختار سیاسی‌ای که بتواند افراد ساکن در جامعه را به نتایج افعالی که خودشان اراده کرده‌اند، برساند، می‌توانیم بگوییم سازمان فوق بر مبنای توجه به کرامت انسانی طراحی و مدیریت می‌شود. البته که رساندن میل همه‌ی افراد به نیازهایشان، به طور مطلق و اجرایی امکان‌پذیر نبوده است و این حکم مطلق‌انگارانه، حکمی خارج از واقع‌گرایی سیاسی است، لذا

حزب ما حزبی برای آزادی-عدالت

بایستی بگوییم که اینجا ما در حال سخن گفتن از یک ایده‌ی محض هستیم و آگاهی داریم که اگر بخواهیم این ایده را به طور محضش اجرایی کنیم، مجدد به دامان همان بحران‌های ساختارهای ایدئولوژیک می‌افتیم، لذا بیان این ایده و در اینجا صرفاً بیان یک تعریف بوده است. می‌دانیم که تعریف دقیق، تعریفی است که از امور و معانی محض استفاده کند، و می‌دانیم که هر زمان ایده‌ای را بخواهیم در بستر اجرایی بر زمین بیاوریم، آنقدر که باید مطابق آن محتواهایی که در تعریف محض خود بوده است، نخواهد بود و می‌دانیم که هر ایده‌ای برای اجرایی شدن به تناسب هر بستر اجرایی، مشکلات خاص خودش را خواهد داشت.

لذا اگر بازگردیم به مباحثی که در مورد قانون و فرمان داشتیم، باید بگوییم قانون و فرمان صرفاً وقتی اهمیت دارند که *کرامت انسانی* را گرامی داشته باشند و اگر از این مهم صرف‌نظر کنند کاغذپاره‌ای بیش نخواهند بود. لذا معیار سنجش تمام اختلافات جریان‌های سیاسی برای ما و در حزب ما، توجه به "کرامت انسانی" بوده است. اگر آن ساختار یا سازمان یا ارگانیزم سیاسی است این موقعیت فردی-اجتماعی انسان را گرامی دارد مورد تأیید ماست.

هنگامی که توانایی‌های فردی انسانها در جامعه گرامی داشته شوند و خلاقیت ایشان مورد توجه قرار بگیرد، آن جامعه را جامعه‌ی مطلوب می‌دانیم و کرامت انسانی یعنی گرامی داشتن قوای فردی انسانهای ساکن در یک جامعه. (بند 6 و 7 مرانامه)

حزب ما حزبی برای آزادی-عدالت